



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۲۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۴۵) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶)﴾

فاقد بهانه بودن مشرکان در عدم پذیرش قرآن

سوره مبارکه «فصلت» که در مکه نازل شد، ضمن اینکه عناصر محوری آن اصول دین است، از خطوط کلی اخلاق و موعظه هم برخوردار است. بعد از هر برهانی درباره هر اصلی از اصول دین، مسائل عملی و ایمان و اخلاق را بازگو می‌فرماید؛ می‌فرماید وقتی متکلم حق بود: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>۱</sup> و کلام هم حق بود: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ و مخاطب و گیرنده هم امین بود: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، هیچ بهانه‌ای برای شنونده‌ها نیست. اگر ما این کتاب را مجمل و مبهم نازل می‌کردیم، شما حق نقد داشتید؛ یعنی اگر خطاب و کلام مشکل داشت. اگر کلام و خطاب مشکل نداشت، گیرنده مشکل داشت باز هم نقد می‌کردید؛ اما وقتی کلام هیچ ابهامی در آن نیست: ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ و مخاطب

۱. سوره بقره، آیه ۲.

هم رسول امین است که در سه مقطع معصوم کامل است، شما حرفی برای گفتن ندارید. در این آیه، یعنی آیه ۴۴ فرمود اگر قرآن «أعجمی» بود؛ یعنی این کتاب، این کلام گنگ و مبهم بود. در سوره مبارکه «شعراء» فرمود اگر مخاطب «أعجمی» بود: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ﴾<sup>۱</sup> اگر يك عنصر از این سه عنصر مشکل داشت، یا خطاب مبهم بود یا گیرنده «أعجمی» بود و عربی مبین را متوجه نمی شد، اگر یکی از این دو محذور بود شما حق نقد داشتید و می توانستید بهانه بگیرید؛ اما نه مخاطب ما «أعجمی» است و نه خطاب ما «أعجمی»؛ نه «عُجمه» و ابهام و تردید و شبهه و پیچیدگی و اغلاق و اجمال در کلام ما هست نه گیرنده بد می گیرد. در سوره مبارکه «شعراء» این است: ﴿وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> پس مبدأ فاعلی معلوم است که چه کسی است، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾<sup>۳</sup> آن فرشته ای که حامل وحی است امین است؛ نه عمدأ، نه سهواً و نه نسیاناً کم یا زیاد نمی کند، روحی است که امین محض است: ﴿عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾؛ پس این کتاب هیچ گنگی در آن نیست، با يك زبان عربی شفاف که مبسوط و مفصل بیان شده است: ﴿عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾، گیرنده که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ایشان طبق بیان قرآن کریم در سه مقطع معصوم کامل است: آن مقطعی که می گیرد معصوم است؛ در آن مرحله ای که نگهداری می کند، حافظه او معصوم است؛ در آن مرحله ای که املا می کند، ابلاغ می کند و سخن می گوید، لبان مطهر او معصوم است، پس صدر و ساقه وجود مبارك حضرت را عصمت تأمین می کند؛ اما در مقام گیرندگی فرمود: ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۴</sup> که این را «علم لدنی» می گویند. «علم لدنی» علمی است که بین مخاطب و متکلم هیچ چیزی واسطه نیست. «لدن» یعنی نزد که آن جا، جا برای وهم و خیال و شیطنت و امثال آن نیست، پس ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ که مقام

۱. سوره شعراء، آیه ۱۹۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۹۲.

۳. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴. سوره غل، آیه ۶.

دریافت وحی است. در محفظه مبارک شما هم جا برای سهو و نسیان نیست، چون ما آن جا را تأمین کردیم ﴿سَقَرْتُكَ فَلَا تَنسَى﴾؛<sup>۱</sup> اهل نسیان نیستی. در مرحله ابلاغ، املا و سخن گفتن، لبان مطهر شما معصوم است، چون ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾؛<sup>۲</sup> پس وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از صدر تا ساقه، از ساقه تا صدر معصوم است. کلام ما هم که هیچ ابهامی در آن نیست، اگر کلام مبهم بود اشکال می‌کردید و اگر مخاطب هم مشکلی داشت اشکال می‌کردید؛ اما نه کلام ما مبهم است و نه مخاطب ما مشکل دارد. در سوره مبارکه «شعراء» از عظمت مخاطب سخن به میان آورد که فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ \* وَإِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup> بعد می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ \* فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾؛<sup>۴</sup> اگر مخاطب ما «أعجمی» بود اینها ایمان نمی‌آوردند. اما در سوره مبارکه «فصلت» که محل بحث است، سخن از مخاطب نیست، بلکه سخن از خود خطاب و کلام است، فرمود: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا﴾؛ اگر این کتاب يك کتاب مبهمی بود، مغلق و پیچیده بود شما اشکال می‌کردید؛ اما وقتی کتاب «بَيِّنُ الرَّشْدِ» است و مخاطب «بَيِّنُ الْعَصْمَةِ» است شما چه ابهامی دارید؟! چه بهانه‌ای دارید؟! درباره «الله» که هیچ حرفی نمی‌توانید بزنید؛ یعنی درباره متکلم، بلکه یا درباره خطاب مشکل دارید یا درباره مخاطب، در حالی که نه خطاب ما مبهم است و نه مخاطب ما «أعجمی» است؛ لذا در صدر همین سوره فرمود: ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۵</sup> پس مشکل در خود شماست که یا عالم نیستید یا قائم به علم نیستید، وگرنه نه خطاب مشکل دارد و نه مخاطب.

۱. سوره اُعلیٰ، آیه ۶.

۲. سوره نجم آیات ۳ و ۴.

۳. سوره شعراء، آیات ۱۹۲ - ۱۹۶.

۴. سوره شعراء، آیات ۱۹۸ و ۱۹۹.

۵. سوره فصلت، آیه ۳.

بعد به وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى﴾؛ اگر کسی مشکل نداشته باشد، این يك چراغ است؛ اینها یا کور هستند یا کر، چون دور از منطقه وحی می باشند، نه گوینده را می بینند و نه صدای او را می شنوند؛ گوینده ما پیغمبری است که صدر و ذیل او عصمت است؛ کلام هم وحی الهی است که صدر و ذیل آن «بین الهدایة» است؛ شما نه کلام را می شنوید تا بفهمید که «أعجمی» است یا نه، نه گوینده را می بینید تا ببینید «أعجمی» است یا نه، آن وقت دستی از دور بر کلام دارید و انکار می کنید. فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ﴾؛ اَمَّا ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ گوش اینها کر است، برای اینکه خیلی فاصله دارند ﴿فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ﴾، برای اینکه اینها کلام الهی را نمی شنوند ﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾، چون رسول و پیغمبر ما را نمی بینند؛ لذا فرمود: ﴿أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ که این يك تمثیل و تشبیه معقول به محسوس است؛ اگر کسی خیلی دور باشد، نه حرف گوینده را می شنود ﴿فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ﴾ و نه خود گوینده را می بیند ﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾؛ فرمود شما نه حضرت را می بینید و نه کلام او را می شنوید. در بخشی از آیات قرآن کریم فرمود که اینها ﴿يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛<sup>۱</sup> اینها نگاه می کنند، ولی نمی بینند؛ اینها ﴿يَنْظُرُونَ﴾ نه ﴿يُبْصِرُونَ﴾، ﴿يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ﴾؛ نگاه می کنند؛ ولی نمی بینند.

بنابراین، نه در خطاب ابهامی هست و نه در رسول ما که خطاب را به شما القا می کند؛ نه او «أعجمی» است و نه این کتاب «أعجمی» است. «عُجمه»، ابهام، پیچیدگی، اغلاق و نارسایی نه در بیان اوست و نه در بیان ما؛ شما چون دور هستید نه بیان ما را می شنوید و نه فرستاده ما را می بینید. فرمود: ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾، بنابراین ﴿أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾؛ اینها از دور منادا هستند، منادی ما که وجود مبارك پیامبر

است ندا می دهد، می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾<sup>۱</sup> اینها نمی شنوند، می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۲</sup> نمی شنوند، می گوید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾<sup>۳</sup> نمی شنوند، می گوید: ﴿يَا أُولَى الْأَلْبَابِ﴾<sup>۴</sup> نمی شنوند، می گوید: ﴿يَا أُولَى الْأَبْصَارِ﴾<sup>۵</sup> نمی شنوند، می گوید: ﴿يَا أُولَى الثَّهَى﴾<sup>۶</sup> نمی شنوند؛ نه خطاب خاص را می شنوند و نه خطاب عام را؛ لذا ﴿يُنَادُونَ مِنْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾، این ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که منادی ما می گوید اینها دورند، نه حرف منادی ما را می شنوند و نه خود منادی را می بینند ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾، چون ﴿مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ است هم گرفتار «وَقَرَّ» هستند و نمی شنوند؛ یعنی گوش آنها سنگین است، هم چشم آنها نابیناست، برای اینکه دورند.

### تردید وجه شباهت اُمم گذشته با امت اسلام در انکار وحی

قبلاً فرموده بود: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾<sup>۷</sup> که سه وجه در ذیل این آیه بیان شد؛ یکی از وجوه سه گانه این بود، همان طور که برای انبیای گذشته وحی بود و يك عده انکار داشتند، يك عده مخالفت می کردند و يك عده نفاق می ورزیدند و مانند آن، درباره شما هم این چنین است؛ حالا درباره حضرت موسای کلیم (سلام الله علیه) نقل می کند که ما به موسای کلیم (علیه السلام) کتاب دادیم، وضع او هم شبیه وضع شما بود که مردم نمی پذیرفتند: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾؛ آن کتاب هم منزّه از «أعجمی» بودن بود و موسای کلیم هم مبرّای از «أعجمی» بودن بود، ﴿فَاخْتَلَفَ فِيهِ﴾؛ در کتاب موسای کلیم اختلاف کردند و اگر ﴿لَوْ لَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾ يك قضا و قدری است، يك حساب و کتابی است و عالم، عالم آزمون است و در دنیا باید فرصت آزمون

۱. سوره بقره، آیه ۲۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۴. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۵. سوره حشر، آیه ۲.

۶. سوره طه، آیه ۵۴.

۷. سوره فصلت، آیه ۴۳.

باشد تا ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ شود، ﴿وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾<sup>۱</sup> شود، ما زود افراد را کیفر نمی دهیم و باید مشخص شود، اگر این قانون نبود ما زود به حیات آنها خاتمه می دادیم ﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾؛ بین اینها داوری می شد و به حیات اینها خاتمه داده می شد، برای اینکه ﴿إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴾؛ شکّی دارند که آدم را سرگردان می کند، هم شكّ علمی دارند که بین نفی و اثبات هستند، هم تردید عملی دارند که بین ایمان و کفر می باشند، آن تردّد که می فرماید: ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾<sup>۲</sup>، تردید آن ردّ مکرّر است و این باب «تفعیل» آن کثرت و مبالغه را می رساند. يك انسان سرگردان ردّ مکرّر دارد، ردّ مکرّر را می گویند تردید که ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾؛ فرمود اینها اهل رِیبه و اهل شبهه هستند، با اینکه حجّت الهی بالغ شد، شكّ علمی و شبهه عملی دارند!

### ضرورت پیدایش درون از همراهان سوء و تصمیم های ناروای آنان

بعد می فرماید هر کسی باید به درون خودش سری بزند ببیند که در درون او چه کسی هست، آیا ﴿قَیْضُنَا لَهُمْ قُرْآنًا﴾<sup>۳</sup> از این قبیل است یا ﴿تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾<sup>۴</sup> است؟ ما خاطرات فراوانی در دل داریم، این خاطرات فراوان و این گزاره ها که ریزش می کند از چه کسی است؟ خیلی از موارد است که انسان می بیند در دلش يك سلسله تصمیم هایی گرفته می شود، اینها که موجودند و بی سبب هم که نیستند، این یا وسوسه است که مبدأ شیطانی دارد یا الهام است که مبدأ فرشتگی دارد، اگر - خدای ناکرده - انسان گرفتار آن «قُرْآن» سوء بود که فرمود: ﴿قَیْضُنَا لَهُمْ قُرْآنًا﴾، این خاطرات تلخ را برای آنها القا می کند، در آیه ۲۵ همین سوره فرمود: ﴿وَقَیْضُنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَرِیْتُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ﴾؛ آن «قُرْآن» افکار و عقاید او را برای او زیبا نشان می دهند. در قبال

۱. سوره انفال، آیه ۴۲.

۲. سوره توبه، آیه ۴۵.

۳. سوره فصلت، آیه ۲۵.

۴. سوره فصلت، آیه ۳۰.

فرشتگانی هستند که ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾.<sup>۱</sup> ما همواره باید سری بزیم و ببینیم در درون ما این غوغایی که هست، حرف‌ها از کجاست و چه حرف‌هایی می‌زنند. اگر دیدیم که مشکلی داریم، به این فکر نباشیم که «دیو چو بیرون رود فرشته درآید»<sup>۲</sup>، به این آسانی‌ها این دیو بیرون نمی‌رود! فرشته‌ای را وارد کنیم که این دیو را بیرون کند، این راه شدنی است! ما صبر کنیم «دیو چو بیرون رود فرشته درآید»؟ این دیو نفس به این آسانی بیرون نمی‌رود، اگر - ان شاء الله - فرشته‌ای بیاید که ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ باشد، این خودش این دیو نحس را، این وسوسه و خاطرات را بیرون می‌کند، باید به این فکر باشیم اگر آن کار برای ما سخت بود، نگوییم که حالا دیو کجا بیرون می‌رود یا این وسوسه کجا بیرون می‌رود، می‌شود او را به «احدالطریقین» بیرون کرد. فرمود شما باید مواظب باشید که آیا آیه ۲۵ همین سوره برای شماست که ﴿وَقِضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا﴾ یا آیه سی همین سوره که فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾، یا خاطرات خوب داریم یا خاطرات بد، یا تصمیم‌های خوب داریم یا تصمیم‌های بد، یا حبّ و بغض خوب داریم یا حبّ و بغض بد، یا خیلی مردم را می‌خواهیم یا نه، به هر حال این خاطرات و وسوسه‌ها هست، هر کدام از آنها باشد راه خاصّ خودش را دارد، فرمود: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ﴾؛<sup>۳</sup> ذات اقدس الهی بی‌نیاز از عامل و عمل اوست.

پرسش: ... منظور از این کلمه چیست؟

پاسخ: قضا و قدر الهی، چون قضا و قدر الهی مشخص کرده است. در چند جا مشابه این تعبیر بود که ما امتحان می‌کنیم، فرصت می‌دهیم و هر کسی را به زودی نمی‌گیریم تا فرصت مناسب آن فرا برسد، تمام شود و اتمام حجّت

۱. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۲. دیوان حافظ، غزل ۲۳۲؛ «خلوت دل نیست جای صحبت اضداد \*\*\* دیو چو بیرون رود فرشته درآید».

۳. سوره فصلت، آیه ۴۶.

شود ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ شود و ﴿يُخَيِّ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ شود، آن وقت بگیریم؛ این قضا و قدر الهی است که تنظیم کردیم، بنا بر این نیست که هر کسی معصیت کرده فوراً به حیات او خاتمه دهیم.

### تبیین ارتباط افعال با ذات انسان

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾؛ هیچ کس کاری را بیرون از ذات خود نمی کند، این «لام» و «علی» برای نفع و ضرر است؛ اما آن «لام» که در سوره مبارکه «اسراء» بود، آن «لام» اختصاص است نه «لام» نفع، در آن جا در هر دو قسم آن «لام» به کار رفت، فرمود: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾<sup>۱</sup>، این «لام»، «لام» اختصاص است نه «لام» نفع تا در جمله دوم به قرینه «مشاکله» گفته باشیم ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، لام اختصاص یعنی عمل مختصّ عامل است توضیح این مطلب در بحث های قبل هم گذشت: اگر کسی کاری را انجام داد، این شده موجود و وقتی موجود شد، می افتد در خطّ تولید، ممکن نیست چیزی در عالم موجود شود و بیکار، موجود شود و با مبدأ فاعلی خود رابطه نداشته باشد، اگر چیزی موجود شد لازمی دارد، ملزومی دارد، ملازمی دارد، مقارنی دارد می افتد در خطّ تولید و هیچ ممکن نیست عملی از زید صادر شود و به دامن عمرو بچسبد، هر عملی صاحب خودش را پیدا می کند ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾<sup>۲</sup> اگر کسی حرفی زد بگوید حرفی بود گذشت، گذشتن در عالم تکوین راه ندارد، چه چیزی گذشت؟ یعنی این شیئی که موجود شد معدوم محض است؟ اینکه نیست! موجود است و معطل؟ تعطیل در عالم نیست که ما يك موجود بیکار در عالم داشته باشیم! وقتی کاری دارد، کارش با صاحب کار ارتباط دارد.

۱. سوره اسراء، آیه ۷.

۲. سوره نجم، آیه ۳۹.



## استدلال علامه طباطبایی بر ارتباط دروغ با رسوایی گوینده آن

يك بيان در یکی از مجلدات تفسیر شریف المیزان سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) آمده که دروغ به مقصد نمی‌رسد «الكذب لا یفلح»<sup>۱</sup> ایشان آن‌جا این‌چنین بیان فرمودند که این حرفی که این آقا زده، کاری که کرده این شده موجود، يك؛ موجود هم که معدوم محض نخواهد شد، در ظرف‌های دیگر نیست؛ ولی در ظرف خودش که هست، دو؛ موجود هم که بیکار نیست که چیزی موجود باشد نه لازم داشته باشد، نه ملزوم داشته باشد، نه ملازم داشته باشد و نه مقارن داشته باشد، هر موجودی قافله‌ای را به همراه دارد، سه؛ چون هر موجودی يك قافله را به همراه دارد، يك وقت یکی از این لوازم یا ملزومات یا ملازمات سر در می‌آورد، آن وقت دروغگو رسوا می‌شود. هیچ ممکن نیست کسی کاری انجام دهد و رسوا نشود، برای اینکه کار صاحب‌کار را رها نمی‌کند ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ هم ناظر به این اصل تکوینی است؛ عمل که عامل را رها نمی‌کند، اگر عمل عامل را رها نکند، چه اینکه نمی‌کند و لوازم فراوانی دارد يك گوشه لوازم به هر حال مشخص می‌شود.

## بازگشت نفع و ضرر اعمال به خود انسان و دلیل آن

در سوره مبارکه «اسراء» آن «لام»، «لام» اختصاص است فرمود: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ یعنی کار بد مختص به صاحب‌کار است و کار خوب هم مختص به صاحب‌کار است، آن «لام»، «لام» نفع نیست؛ اما این‌جا که «لام» در مقابل «علی» قرار گرفته است «لام» نفع است ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾؛ هر کس بد کرد واقعاً به خود بد کرد، آثار ضعیف آن به دیگری می‌رسد، وگرنه تمام سم این عمل دامن‌گیر خود انسان می‌شود: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛ خدای سبحان اصلاً به کسی ستم نمی‌کند. در سوره مبارکه «کهف»

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۰۳؛ «کلام فی أن الکذب لا یفلح».

گذشت که ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup> در بعضی از آیات به صورت نفی جنس دارد که ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾<sup>۲</sup> یعنی در معاد اصلاً ظلم نیست، این نفی جنس است، برای اینکه دیگران که دستشان بسته است و «الله» هم که عدل محض است ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾؛ اما تعبیر به ﴿ظَلَامٌ﴾ هم گفتند به این مناسبت است: «ظَلَامٌ» حالا یا صیغه مبالغه است یا نسبت است، پر ظلم است یا منسوب «الی الظلم» است، اگر - معاذ الله - ذات اقدس الهی يك ذره ظلم کند می شود ﴿ظَلَامٌ﴾، چرا؟ چون اگر يك ذره ظلم کند، جای يك موجود را تنگ می کند، اگر جای این موجود تنگ شد در سلسله حلقات ریاضی موجودات جای همه باید تنگ شود، برای اینکه فشار می آورد به قبلی و دیگری هم فشار می آورد به بعدی الی آخر، ممکن نیست به کسی فشار بیاورند و تا آخر سلسله ظلم سرایت نکند. اینکه بزرگان حکمت گفتند عالم آن قدر منظم است، بر اساس ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾<sup>۳</sup> و ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>۴</sup> آن قدر اندازه گیری است که اگر موجودی را از سر جایش بردارید این در دستتان می ماند؛ مثل اینکه عدد هشت را بین هفت و نه بردارید، این را کجا می خواهید بگذارید؟ این عدد هشت الا و لابد بین هفت و نه است، اگر گرفتید فوراً باید سر جایش بگذارید، جای دیگر جای این عدد نیست ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾، ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾، این قدر عالم منظم است! اگر به ذره ای از ذرات این عالم آسیب برسد این می شود «ظَلَامٌ»، چون همه آسیب می بینند؛ اگر به عدد هشت فشاری بیاید که قدری کنارتر برود، این از هر دو طرف همه آسیب می بینند، از بس عالم منظم است! لذا اگر - معاذ الله - ظلمی از خدا صادر شود الا و لابد او «ظَلَامٌ» می شود، هم ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ معنای خاص خودش را دارد، هم ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ معنای مخصوص خودش را دارد.

۱. سوره کهف، آیه ۴۹.

۲. سوره غافر، آیه ۱۷.

۳. سوره قمر، آیه ۴۹.

۴. سوره رعد، آیه ۸.

پرسش: می‌فرماید: ﴿أَسْوَاَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> ...

پاسخ: بله ﴿أَسْوَاَ الَّذِي﴾، یعنی بر پایه بدترین کار شما جزا می‌دهیم.

پرسش: کارهای کوچک هم بر پایه همان کارهای بزرگ جزا داده می‌شود؟

پاسخ: نه، همه کارها را که در بر ندارد، آیه «بأسوء الذی» ندارد؛ بلکه ﴿أَسْوَاَ الَّذِي﴾ دارد؛ مثلاً کسی يك

معصیت صغیره دارد، يك معصیت کبیره دارد و يك «اکبرالمعاصی» به نام شِرک هم دارد، ما آن شِرک او را اساس

قرار می‌دهیم، بقیه هم در ذیل آن شِرک هستند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، ما ممکن است از «سیء» بگذریم؛ ولی از «أسوء» نمی‌گذریم، از «أسوء» که نگذشت می‌شود «خُلُود».

تفاوت تعبیر آیه در دادن کیفر و پاداش به مشرکان و مؤمنان

درباره مشرکین فرمود: ﴿لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَاَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ نه «بأسوء الذی»، نه اینکه ما همه کارهایش را

برابر آن «أسوء» کار کیفر می‌دهیم، بلکه اینها را به آن «أسوء» اعمال می‌گیریم؛ به شِرک آنها می‌گیریم، شِرک هم

«خُلُود» می‌آورد. اگر بخواهیم اینها را برابر معصیت‌های صغیره و میانی بگیریم، اینها «خُلُود» نمی‌آورد؛ اما اینها را

به شِرک می‌گیریم که خلود می‌آورد؛ ولی در برابر مؤمنان آن‌جا دو تعبیر هست، درباره برخی از مؤمنان دارد که

﴿لَنَجْزِيَنَّهُمْ﴾ «باء» دارد ﴿بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾،<sup>۲</sup> این ﴿بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ یعنی همه اعمال مردان

صالح را ما به ارزش آن «أحسن» می‌خریم، مثل اینکه يك طبقدار میوه، صد کیلو میوه آورده که بفروشد، در این

صد کیلو، ده کیلو خیلی مرغوب است، کسی می‌خواهد به او احسان کند، همه میوه‌ها را به قیمت همان ده کیلوی

۱. سوره اسراء، آیه ۲۷.

۲. سوره نحل، آیه ۹۶.

أحسن می‌خرد؛ این احسان است به میوه‌فروش که همه را به قیمت آن أحسن می‌خرد اگر مؤمنی واقعاً تابع قرآن و عترت بود، ده مورد کار داشت که يك کار او جزء بهترین کارها بود، بقیه حسنات وسطا و ضعیف بودند، همه این حسنات را به ارزش همان «أحسن الأعمال» می‌خرد، این را درباره مؤمنین داریم؛ امّا درباره کفار «بأسوء ما كانوا يَعْمَلُونَ» نداریم، دارد ﴿أَسْوأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ یعنی ما حالا کار با معاصی صغیره و متوسط آنها نداریم، غیبتی، دروغی و مانند آن کردند اینها را معیار قرار نمی‌دهیم، ما شرك آنها را معیار قرار می‌دهیم، وقتی شرك معیار شد، می‌شود «حُلُود».

پرسش: ذکر و وردهایی که رایج است که به دست و بازو می‌بندند...

پاسخ: ذکر و ورد ما کتاب است و سنت، از چه کسی ذکر بگیریم؟ اگر روایتی باشد که این را بگیرد و بنویسد «على الرأس والعين»؛ امّا اگر روایتی نباشد، دلیلی نباشد، نام خدا بر لب و یاد خدا در دل، اینها کارساز است! ذکر کثیر که گفتند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ نام خدا بر لب و یاد خدا در دل! امّا حالا اگر روایتی بود که فلان ذکر را بنویسید، فلان دعا را بنویسید «على الرأس».

### آزادی انسان در نظام تشریع به خلاف تکوین

پرسش: تکوین که این قدر منظم است، تشریع که وارد شد نظم آن چه می‌شود؟

پاسخ: تشریع هم منظم است؛ منتها افرادند که سوء اختیار دارند، همین‌جا که فرمود: ﴿فَاخْتَلَفَ فِيهِ﴾ اینها این کار را کردند. درباره سلاطین تعبیرشان این است که این ملوک و سلاطین ﴿إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾<sup>۲</sup> از آن طرف هم فرمود: ﴿وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ﴾<sup>۳</sup> یا ﴿لَفَسَدَتِ

۱. سوره احزاب، آیه ۴۱.

۲. سوره غل، آیه ۳۴.

۳. سوره حج، آیه ۴۰.

السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»<sup>۱</sup> فرمود عالم تکوین که منظم است، تشریع هم صدر و ذیل آن منظم است؛ ولی اهل طغیان و فساد، مراکز فرهنگی را، مراکز دینی را، مراکز فکری را تضعیف می‌کنند، اگر مردان الهی نباشند که جلوی اینها را بگیرند ﴿لَهْدَمْتُ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ﴾. در نظام تشریع دست انسان باز است که معصیت کند ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾<sup>۲</sup>، همچنین هم ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾. در نظام تشریع انسان آزاد و مختار است تا اینکه در قیامت به حساب اینها برسند؛ ولی نظام تکوین هرگز فسادپذیر نیست.

### نزد خدا بودن علم به زمان برپایی قیامت

﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾، آن‌گاه می‌فرماید تنها این نیست تمام کارها به مسئله معاد برمی‌گردد که هم از عناصر محوری سوره مبارکه «فصلت» است، هم صبغه تنبیهی و تبلیغی نسبت به مسائل اخلاقی دارد، ﴿إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾<sup>۳</sup> اگر خواستند بفرمایند قیامت چه وقت قیام می‌کند، علم قیامت مخصوص ذات اقدس الهی است ﴿إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾؛ علم به قیامت نزد ذات اقدس الهی است و هیچ میوه‌ای از آن ظرفش و از آن شکوفه‌اش بیرون نمی‌آید، مگر به علم الهی که این چقدر رشد می‌کند، تا چه وقت دوام دارد و هیچ مادری اعم از انسان و حیوان فرزندی را در رحم و زهدان خود نگه نمی‌دارد، مگر به علم الهی ﴿وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾، هیچ انثایی باردار نمی‌شود و بار خودش را به زمین نمی‌نهد، مگر به علم پروردگار. بعد فرمود: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ﴾<sup>۴</sup> در قیامت

۱. سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۲. سوره کهف، آیه ۲۹.

۳. سوره فصلت، آیه ۴۷.

۴. سوره فصلت، آیه ۴۷.

مشرکان را حاضر می‌کنند و می‌گویند این بت‌هایی که شما می‌گفتید: ﴿هُؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا﴾<sup>۱</sup> یا ﴿شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> یا

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>۳</sup> اینها کجا رفتند؟ چه کاری از اینها ساخته است؟ آنها گاهی می‌گویند ما

مشرک نبودیم و گاهی هم می‌گویند: ﴿ضَلُّوا عَنَّا﴾<sup>۴</sup>.

«واحمد لله رب العالمين»

---

۱. سوره نحل، آیه ۸۶.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. سوره زمر، آیه ۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۳۷؛ سوره غافر، آیه ۷۴.